



متن تولد مولف در



شهریار آرمان

نگاهی به داستان «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو»
از مجموعه داستان سنگ قبر، نوشته علی پیام

«بر اساس نگرش نقد نو ادبی در بررسی متن ادبی باید به فرم آن پرداخت، نه شخص هنرمند و معنای اثر در درون متن است، نه ذهن نویسنده. اصحاب مکتب نقد جدید بر این عقیده بودند که وحدت یک متن در ساختار آن است و نه در قصد مؤلف، اما این وحدت قائم به ذات، پیوندهای پنهانی نیز با مؤلف دارد.»

از متن بالا که قسمتی از مقاله حمید احمدی تحت عنوان «از مرگ مؤلف تا قتل مؤلف» است و در سایت تازه‌های ادبی منتشر شده است، من این طور استنباط می‌کنم که حتی متن گرایان و یا خواهرخوانده آن، شکل گرایان روس هم به نقش غیرمستقیم و مستور مؤلف در خلق یک متن ادبی بی‌اعتقاد نبوده‌اند. بدین معنا که وقتی یک اثر ادبی را به عنوان متن می‌پذیریم، این بدان معنا نیست که مؤلف هیچ تأثیری بر متن نداشته و نباید داشته باشد.

آنچه شاید همیشه باعث می‌شود که مرگ مؤلف را سوء تعبیر کنیم، در گنجایش محدود زبان فارسی است که در این مورد خاص نمی‌تواند معادل زبان‌های مادر، در بازگویی منویات مکتب «نقد نو» کارآمد و گویا باشد.

نظریه «مرگ مؤلف» «رولان بارت» بر اساس مطالعات من، اشاره نزدیک به عدم لزوم مرجعیت نویسنده، پس از برون‌فتادگی اثر برای تفسیر آن است. نقد نو در بستری به وجود آمد که نویسنده و گفته‌های او در مورد متنی که تولید می‌کرد، منبع درک اثر قلمداد می‌شد و منتقدان و تفسیرگران در زمانه پیشانقد نو، مقهور نظرات نویسنده در مورد متنش و جدای از متنش بودند و خالق اثر به راحتی می‌توانست بازتاب‌های اثرش را در نظردهی منتقدان و مفسران درست و یا نادرست بخواند. در حالی که در متن اثر، حضور او نادیده و انکار شده، انگاشته می‌شد.

منظور من از ذکر این مقدمه این بود که وقتی من از علی پیام صحبت می‌کنم و شخصیت او را به آثارش ربط می‌دهم، دو حادثه اتفاق می‌افتد: حادثه اول این که معتقدم مؤلف پیش از مرگش، آفریدگار اثر بوده است و تأثیرات شگرفی بر متن مربوط به خود داشته است و حادثه دوم؛ این که مؤلفی به نام علی پیام نه بخش زائد متن، بلکه قسمت مهمی از آن محسوب می‌شود. البته بدین معنا که وی ادامه اثر آفریده شده است و نه لزوماً صاحب و مالک اثر. گفتن از پیام، در خدمت تفسیر متن است. معنای دیگر آن، رنگ گرفتن پیام از متونی است که آفریده و نه بالعکس.

اگر من هم به اندازه «بارت» ادعا می‌داشتم، می‌توانستم این نظریه را مطرح کنم که مؤلف را متنش می‌سازد و نام دیدگاهم را می‌گذاشتم «تولد مؤلف» در متن. به هر حال دست از ادعاهای عجیب و غریب می‌کشم و فقط می‌گویم که امر تولیدگری هر متن ادبی، در واقع بازتولید و یا بازتعریف قسمت انسانی فرایند تولید ادبی است که در آن، بخش انسانی خط تولید اثر ادبی به خود معنادهی می‌کند.

ساده‌تر این که علی پیام به عنوان کسی که با داستان‌هایش شناخته می‌شود، با شرکت در فرایند خلق متنی دیگر، این روند شناسایی یا شناساندن خود را ادامه می‌دهد و از این طریق دوباره در متن متولد می‌شود. علی پیام در روند شکل‌گیری داستان جدیدش، یعنی داستان نیمه بلند «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» برخلاف آنچه در داستان‌های گذشته به چشم می‌خورد، انسانی جدید را به نمایش می‌گذارد. انسانی که در داستان‌های قبلی‌اش غایب بوده است و یا به منصفه ظهور نرسیده است.

داستان «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» داستان تغییر موقعیت و نقش نویسنده و حرکت او از گوشه منفعل هستی، به گوشه دیگر آن است. طبق تعریف نقد نوگرایان، ساختار اثر ادبی همه دنیای آن اثر و یا متن ادبی است. این به معنای آن است که اگر تولید داستان را یک روند تصور کنیم، تفاوت ساختار یک اثر ادبی می‌تواند به تعریف جدیدی از قسمت انسانی این روند بینجامد.

«یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» یک ساختار ادبی است که در مقایسه با آثار دیگری که علی پیام در روند آفرینش آن‌ها دست داشته است، متفاوت به نظر می‌رسد و این دیگر بودگی متن مذکور، ما را به دیگرشدگی انسانی به نام علی پیام که قسمتی از این چرخه است، می‌رساند.

در دیدگاه «نقد نو» نیز از اهمیت جنبه انسانی متن ادبی به کرات نام برده شده است. بنابراین، می‌توانیم بر نقش این قسمت از چرخه تولید اثر ادبی تأکید مؤکد کنیم. دلیل دیگر این اهمیت، جایگاه خود ما به عنوان مخاطبین این دستگاه است؛ یعنی برای یک انسان، مواجهه با یک فرایند چند قسمتی، آن بخشی اهمیت دارد که انسانی محسوب می‌شود. در واقع برای من مخاطب انسان، قسمتی از چرخه تولید اثر اهمیت دارد که در آن انسان مورد نظر است، نه قسمت‌های دیگر ساختار.

داستان «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» روایت‌گر نویسنده‌ای است که در این داستان، دیگر جزئی از اجزای تولیدگر داستان‌هایی همچون «عریضه نویس پیر» و یا حتی «عددها شناور می‌شوند» نیست.

اگر داستان‌هایی مانند داستان‌های مذکور را ساختارهایی به حساب آوریم که با آفریده شدن خود، برداشت خاصی از علی پیام را منتقل کرده‌اند؛ به جرئت گفته می‌توانم که در این داستان‌ها، ساختارهای داستانی، فنون روایت و شگردهای مربوط به آن، از علی پیام، مرد کم‌جسه‌ای ساخته‌اند که در بدنه ساعت کلان «بیگ‌بنگ» شهر لندن گیر افتاده و پشت دم‌دستگاه‌های آن، ناآشکار شده است.

برداشت‌های کلی از این منابع: بعد از نقد نو، فرانک لاترچا، ترجمه: مشتقی علایی، ناشر: مینوی خرد، ۱۳۹۳، رولان بارت، ترجمه: پیام دانشجو و نقد ادبی، دکتر مسعود سپه‌وندی و فرانک فرشید، نشر نویسنده، ۱۳۹۱ این مسئله را به خصوص در داستان «عددها شناور می‌شوند» می‌توان دید. در این داستان، علی پیام واسطه‌ای بیش نیست که تنها به دلیل از جنس انسان بودنش اهمیت دارد نه بیشتر. ساده‌ترش این است که در داستان متذکره، علی پیام به این دلیل در ساختار حضور دارد که وسیله و ابزار رابطه ساختار با دنیای انسان‌ها است و اگر ساختار داستان «عددها شناور می‌شوند» می‌توانست ابزار دیگری برای آشکار شدن در جهان و ذهن انسانی پیدا کند، از حضور پیام چشم می‌پوشید و او را به خارج از ساختار می‌راند.

واسطه‌گری یا واسطه‌بودگی پیام در این نوع از داستان‌هایی که او در چرخه تولید آن‌ها شریک بوده است، سلطه ساختار، فنون و شگردهای متن را بر ذهن انسانی پیام نشان می‌دهد. پیامی که مقهور تعیین تکلیف ساختار برای خود و نقش ناچیزش از دنیای آفرینش شده است.

این بدان معنا می‌تواند باشد که همه درخشندگی داستان «عددها شناور می‌شوند» مربوط به ساختار آن می‌شود؛ ساختاری که پیام به عنوان بعد انسانی آن نقش حاشیه‌ای دارد. از ذهن او هیچ رنگ به خصوصی به داستان

سرایت نکرده است. بی تأثیری و بی رمقی قسمت انسانی داستان «عددها شناور می‌شوند» و «عریضه‌نویس پیر» و یا هم داستان‌های دیگر مجموعه داستان «قطعه‌ای از بهشت» نشانه سلطه شکل و فرم بر این داستان‌ها است؛ اما در ساختار داستان «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» نقش ذهن علی‌پیام به شدت برجسته شده است. در واقع می‌توان گفت که در این داستان، مؤلف متولد شده است و خود را بر دیگر جنبه‌های ساختاری داستان مانند طرح، توصیف، روایت و سلسله ماجراها مستولی ساخته است. در این داستان، ساختار دیگر در آن جایگاه بلندی که در طول سال‌های متمادی داشته است و بر جنبه انسانی خود غالب بوده است و آن را به نفع درخشش خویش مدیریت می‌کرده است، نیست.

ساختار این داستان با توجه به تولد مؤلف، دچار تفاوت فاحشی شده است. این تفاوت را من شورشگری ذهن علی‌پیام در مقابل جادو و کاریزمای شکلی داستان می‌نامم. اگر منتقد دیگری به جای من می‌بود، این طور می‌گفت که در این داستان، دیگر از ساختار منظم، شگردهای داستانی و مؤلف مردگی خبری نیست؛ بلکه ساختار، سلطه خود را به نفع تولد نویسنده، از دست داده است. نویسنده‌ای که رد پای ذهنیت و خواستش در همه جای روایت این داستان دیده می‌شود و این یعنی مرگ ساختار و محو شدن آن در برآمدگی انسانی داستان.

اما به تعبیر من، این گفتارها نه تنها به عنوان نقاط ضعف محسوب

نمی‌شوند؛ بلکه می‌توانند به عنوان نقطه‌های قوت به حساب آیند. در واقع در این داستان، داستان دیگری شکل گرفته که داستان شورش نویسنده بر ساختار است. شورش جنبه انسانی یک داستان بر ضد نادیده انگاشته شدن. به نظر من در این داستان، ساعت کلان بیگ‌بنگی وجود دارد که با مهره‌های شورشی رویه‌رو شده است، مهره‌ای که با قامت کشیدن خود، حرکت زورگویانه و مقتدرانه آن را متوقف کرده است.

علی‌پیام در این داستان حکم ابراهیم را دارد که تبری به دست آورده و در حال قلع و قمع بت‌های خدا گونه ساختار داستانی است. به روایت قابل فهم‌تر، می‌توانم بگویم که در ساختار داستان «یک مرد مسلمان، یک مرد هندو» علی‌پیام ظهور کرده است و این ذهن او است که ماجراها را پیش می‌برد. این ذهن او است که شگردهای داستانی را عقب رانده و آنچه را که خودش می‌پسندد و مصلحت می‌داند، طرح می‌کند.

با آفریده شدن متن ادبی جدیدی مثل این داستان است که علی‌پیام به عنوان نویسنده، به دنیا آمده است و عنان کار آفرینش را به دست گرفته است. در همین داستان است که برای اولین بار، جهان‌های آفریده شده است با شرکت علی‌پیام، ساختار شکنی و شگردزدایی شده و شکل انسانی به خود گرفته است. انسانی شدن یک داستان همان قدر اهمیت دارد که انسانی شدن جهان.

اگر برداشت من غلط نباشد، نقد نو به دنبال مرگ انسان حاشیه‌ای و خارج از داستان قرار گرفته است و تولد انسان به عنوان گرانگه در متن داستان است.

